شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال چهاردهم
۰۳ تیر ۱۴۰۲
۰۵ ذی‌الحجه ۱۴۴۴
شماره ۳۹۷۱

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹


عزم جابه‌جایی داریم؛ بودجه نداریم

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۲۶٪

صبح ۲۵	ظهر ۳۳
عصر ۳۲	شب ۲۷

۳۳° ↑ ۲۲° ↓

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۳:۵۷	نیمه شب شرعی ۲۲:۳۹:۴۹
غروب آفتاب ۱۸:۵۲:۵۱	اذان صبح فردا ۰۲:۲۷:۰۸
اذان مغرب ۱۹:۱۴:۱۷	طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۵:۲۱

کارتون شهر



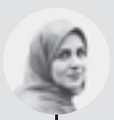
رضا جنگی

دبیر انجمن صنفی دفاتر خدمات مسافرتی استان: مسافران در تهیه بلیت هواپیما سرگردانند.

اول شخص

سرآغازی بر استبداد صغیر

درباره محمدعلی شاه قاجار که در چنین روزی با فرماندهی کلنل ولادیمیر لیاخوف، مجلس را به توپ بست



آزاده چشمه سنگی
نویسنده

محمدعلی شاه قاجار، نوه امیرکبیر بود؛ پسر تاج‌الملوک و مظفرالدین شاه. اما در زمینه مملکت‌داری هزار پشت با جد مادری‌اش بیگانه می‌نمود. تا پیش از سلطنت، از ترس محبوبیت عمویش نزد مشروطه خواهان و نصب او به سلطنت، ادعای هواداری از مشروطه‌طلبان را داشت و خودش را رفیق قافله نشان می‌داد، اما جوانی او که به تعلیم و تربیت نزد آموزگار روسی‌اش گذشته بود، بیش از هر چیز او را در نگاه مردم به شریک دزد می‌نمایاند تا رفیق قافله. او به ظاهر از مشروطه‌طلبان حمایت می‌کرد، اما در باطن با خط مشی پدرش مخالف بود و مردم را شایسته دخالت در امور مملکت‌داری نمی‌دانست. همین که در روز تاج گذاری‌اش نمایندگان مجلس شورای ملی را دعوت نکرد، آشکارا بنیان مشروطه را نادیده گرفت و اعلام کرد قوانین این مجلس را امضا نخواهد کرد. کمی بعد هم، نهایت واکنش و مدارای او برابر اعتراضات و شورش‌های مردمی، گردن نهادن به بخش کوچک وظایفی بود که از سوی مشروطه به او محول می‌شد. اما در ابتدای روزگاری که محمدعلی شاه تازه داشت طعم سلطنت را می‌چشید، مجلس نوپای شورای ملی در حال جان گرفتن بود و از گوشه و کنار کشور، انجمن‌های متعدد با رویکردهای گوناگون علیه یکدیگر قد علم کرده بودند. در این اوضاع، سیدمحمد علی طباطبایی، رهبر تراز اول مشروطه، به شاه هشدار داد ایجاد نظم و امنیت در وضعیت فعلی برعهده اوست. شاه نیز با ابلاغ نامه‌ای به انجمن‌ها، اعلام کرد ادامه فعالیت آنان مشروط به تنظیم نظام نامه قانونی است؛ اما در عمل، محتوای تلگراف‌هایی که به شاه می‌رسید، نشانی از آرامش و تسلط بر اوضاع نداشت. در صورت تسلیم نشدن حکومت برابر مردم، حمله به تهران از سوی آزادی خواهان حتمی بود. بنابراین، شاه اعلام کرد با مجلس گفت‌وگو خواهد کرد، اما زبان آتشین او در ۲تیر ۱۲۸۷، توپ‌هایی پی در پی بود که به فرمان کلنل ولادیمیر لیاخوف روسی به سمت ساختمان مجلس پرتاب می‌شد. پس از این روز، حکومت نظامی و دوره استبداد صغیر در تهران آغاز شد؛ مطبوعات تعطیل شدند و چهره‌های سرشناسی مانند جهانگیرخان صوراسرافیل کشته شدند. شاه بی‌پروا از علت حمله به مجلس سخن گفت و اعلام کرد انجمن‌ها و مطبوعات عامل آشوب بودند، سلطنت از سوی خدا به او تفویض شده و نیروی نظامی در حیطه اختیار اوست و این شاه است که تشخیص می‌دهد چه چیز درست یا غلط است. بدین ترتیب، مراجع در شرایط خفقان‌آلود آن روزها وارد ماجرا شدند و با اعلام حکم محاربه برای کسانی که با مشروطه مخالفت و به مسلمانان تعرض می‌کنند، مردم را علیه شاه قرار دادند. آتش جنگی یازده ماهه میان حکومت استبدادی قاجار و مردم مشروطه‌خواه آغاز شد و در نهایت با لشکرکشی مردم از نقاط مختلف از جمله تبریز، اصفهان و رشت به پایتخت، تهران در محاصره کامل قرار گرفت. در پایان جنگی سه روزه، محمدعلی شاه از کاخ سلطنتی گریخت و به سفارتخانه روسیه پناه برد. سپس در ۲۴تیر ۱۲۸۸ مجلسی با عنوان مجمع عالی در بهارستان تشکیل شد و پانصد نفر شامل نمایندگان دور اول مجلس، تجار، اشراف، سرداران و... به خلع شاه رأی دادند و ولیعهد را جانشین کردند. تلاش‌های محمد علی شاه برای بازگرداندن قدرت بی‌نتیجه ماند، پس به اوکراین امروزی و بعدتر ایتالیا گریخت و در همان جا از دنیا رفت.



توصیف یک نشریه انگلیسی از محمدعلی شاه قاجار

این شاهزاده صفات مخصوص به خود داشت؛ اول آنکه تیراندازی ماهر بود، دوم آنکه کمتر عیاشی می‌کرد و زنان زیادی نداشت و سوم آنکه همیشه تنگدست و بی‌پول بود. گهگاهی با گرفتن وام احتیاجاتش را برطرف می‌کرد. به طلبکارانش وعده اعطای مقام می‌داد و در نهایت کسانی که او را در زمان ولایتعهدی دیده بودند، هیچ آثاری از لیاقت و کفایت در او مشاهده نکردند.

محمدعلی شاه از دیدگاه ناظم‌الاسلام کرمانی، از فعالان جنبش مشروطه

محمدعلی میرزا، خست، لئامت، سفاهت و قساوت قلب را به منتهای درجه رسانده بود. تمام خدام و رعیت را فدای خود می‌خواست. به هرکس احتیاج پیدا می‌کرد، با ملایمت کامل رفتار می‌کرد و به‌محض رفع احتیاج، انگار او را هرگز نمی‌شناخت. با اشخاص پست و نانجیب که سبب خانه‌خرابی مردم بودند، وثوق می‌یافت و به رمال و فال‌گیر و جادوگر اعتقاد داشت. خود را مسلمان می‌دانست، اما مسجد و معبد را به توپ می‌بست.

به قول خدا

باشد که از خزانه غیبم دوا کنند*



ملیحه جهانبخش
روزنامه نگار

همه‌چیز در این دنیا عیاری دارد! دل آدمیزاد نیز عیاری دارد، گاه به محک رنج، گاه فراق، گاه محنت و گاه رحمت آزموده می‌شود. اصلا حکایت آدمیزاد و این دنیا حکایت آزمودن و عیارگرفتن است. خیال کن رنج‌های روزگار همان صیقلی است که قرار است از دل آدمیزاد الماس بیافریند. برای همین است که سهم خیلی از خوبان و بزرگان رنج و محنت می‌شود که در محک تسلیم و رضا آزموده شوند. در مقابل، برخی نیز به‌جز گله و شکایت، در رنج‌های روزگار هم صحبت بهتری اختیار نمی‌کنند و تا همیشه در نقش قربانی‌ای که فقط قسمتش مصیبت است، باقی می‌مانند. دریغ که خیلی از ما نمی‌دانیم رنج، رشته اتصال به حضرت دوست است و بهانه‌ای برای خواستن! خواستنی که گاهی ممکن است تا مدت‌ها آدمی را به تضرع و ناتوانی امتحان کند. خواستنی که ممکن است به این زودی اجابت نشود، اما لذت عبادتی را به انسان می‌بخشد که هزاران بار از رسیدن به غایت آرزو دل‌نشین‌تر است؛ اگرچه ممکن است خیلی از این صبوری‌ها و تحمل‌ها دست‌مایه سرزنش دیگران باشد که تا کی و تا کجا می‌خواهی چیزی را از خدا طلب کنی که به تو نمی‌بخشد؟ ممکن است به ناامیدی دعوت شوی که اگر امکان اجابتی بود، تاکنون رقم خورده بود! ممکن است ته‌دلت را خالی کنند و همه تحمل و صبوری‌ات را به سرابی تشبیه کنند که خود را فریب می‌دهی. بالاخره آدمیزاد است و ظن و گمان خودش! اما آنچه در این خواستن‌ها و رازونیازها قیمتی است، اعتماد و گمان خوشی است که میان انسان و خداست. گمانی که نمی‌گذارد سرسوزنی از رحمتش ناامید شوی و از طلب آنچه در دل داری، دست برداری. حکایت یعقوب(ع) و یوسف(ع) را که شنیده‌ایم، همان که از فراق یوسف چنان گریست که خانه چشم را در انتظار دیدارش سپید کرده بود، اما هرگز از رحمت خدا نومید نشد. حتی وقتی یعقوب(ع) را به‌واسطه رنجی که می‌کشید، سرزنش می‌کردند، از غم و اندوه خودش رشته اتصالی آفریده بود که به هیچ سرزنشی گسستنی نبود. چنان که در آیه ۸۶ سوره یوسف(ع)، یعقوب(ع) در پاسخ به سرزنشی که در این راه می‌شود، می‌فرماید: «گفت من شکایت غم و اندوه خود را پیش خدا می‌برم و از [عنایت] خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

*مصرعی از حافظ

کوچه

از توسل تا توکل تا یقین



غلامرضا بنی‌اسدی
روزنامه نگار

خبرهایی است در عالم حتی اگر فراتر از فهم بنگاه‌های خبری آن‌ور آبی باشد. حتی اگر خود ما هم به دیده تردید بخوانیم و باز حتی اگر نتوانیم با بیانی فاخر آن را تبیین کنیم. در عالم خبرهایی است که نه دیده که به دل باید دید. من این خبرها را به یقین مؤمنم. اسمش را هرچه می‌خواهند بگذارند اصحاب تردید، آدم‌های دوبه‌شکی که مدام گرفتار زلزله فکری‌اند. بنده‌خدایی می‌گفت بیمارستان در پیش داشتم. آدمی که در معرض عمل باشد، به عملکرد پیشینش خیلی فکر می‌کند. توسل در دلش جای بیشتری باز می‌کند. بر همین اساس، با امام‌رضا(ع) درددل می‌کردم. می‌گفتم هوایم را داشته باشد. گفتم من از همه گذشتم. هرکس تا امروز در حق من رفتاری داشته که مدیونم شده است، همه را حلال کردم به حرمت مهربانی‌های امام‌رضا(ع). به شهدا هم متوسل شدم. با این شیوه به آرامشی رسیدم که می‌توانستم از توسل به توکل برسم. همین بود که خواب دیدم امام‌رضا(ع) را که به لطف می‌فرمود، نگران نباش. ما حواسمان به تو هست. شهید چراغچی هم گفت، من خودم می‌آیم، نگران نباش. تعجب کردم. تا آن وقت فقط اسم شهید چراغچی را شنیده بودم. چندان آشنایی نداشتم با شهید. بررسی که کردم، دیدم بیمارستانی در منطقه‌ای است که به بولوار شهید چراغچی پیوند می‌خورد. شهید هم صاحب‌خانه است و حرمت مهمان را نیکو نگه می‌دارد. او حال خوشی داشت از تشرف به محضر امام‌رضا(ع) در عالم رؤیا و لطف امام و وعده شهید چراغچی. من اما به حدیثی، باورش را به یقین رساندم که خود امام‌رضا(ع) می‌فرمایند: «الامام الانیس الرفیق والوالد الشفیق والاخ الشقیق والام البرة بالولد الصغیر، ومفزع العباد فی الداهیة النآد؛ امام برای انسان‌ها، همانند انیسی همدم، پدری مهربان، برادری دمساز، چونان مادری دل‌سوز نسبت به فرزند خردسالش و پناهگاه بندگان خدا در مصیبت‌ها و دشواری‌های عظیم است.» بله، ما تنها نیستیم، حتی در سخت‌ترین تنگناها که خویش را «یکه» می‌پنداریم. ما حامی داریم. حمایت کننده‌ای که به مهر پشت ما می‌ایستد و در زمان افتادن دست ما را می‌گیرد. امام‌رضا(ع) را به صفت پرشکوه «انیس‌النفوس» می‌شناسیم. انیس‌النفوس هم به کسی گفته می‌شود که وقتی با او صحبت می‌کنی، با جان و دل به تو گوش می‌کند و راحت با افراد انس و الفت پیدا می‌کند. ما با مهر حضرت انیس‌النفوس است که نفس‌هایمان برکت زندگی پیدا می‌کند. هرکس هرچه می‌خواهد بگوید. من اما یقین دارم در عالم خبرهایی است که به حساب کسانی که با انگشت خود محاسبه می‌کنند -شاید- درنمی‌آید، اما هست. آثارش را می‌شود در زندگی به چشم دید.

کاش مسئولان محترم و کسانی که امور به تدبیر آنان سامان می‌یابد هم به این باور برسند. کاش جوری کار کنند که نه خود مدیون شهدا بشوند و نه ما مردم گاه زبانمان به حرف‌هایی باز شود که طعم شُکر نداشته باشد. کاش...

چکامه

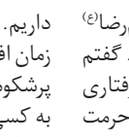
هنگام سپیده‌دم خروس سحری دانی که چرا همی کند نوحه‌گری
یعنی که نمودند در آیینه صبح کز عمر شبی گذشت و تو بی‌خبری

خیام

از عمر شبی گذشت و تو بی خبری

دیدگاه

شنبه های خیالی!



علیرضا حیدری
روزنامه‌نگار

امروز همان شنبه است؛ همان شنبه ای که بارها قولش را به خودمان داده ایم؛ همان شنبه‌ای که قرار است ورزش را شروع کنیم، همان شنبه‌ای که قرار است درس را شروع کنیم، همان شنبه‌ای که قرار است کار جدیدی را دنبال کنیم، همان شنبه‌ای که قرار بود رژیم غذایی بگیریم و همان شنبه‌ای که به وعده‌های انجام نداده ما عادت کرده است. بیچاره شنبه! «شنبه» بهانه است؛ مشکل به «اراده» برمی‌گردد. اراده که باشد، هر روز شنبه است؛ همان شنبه‌ای که آمده است و در آن قرار داریم؛ همان امروز ما که گفته‌اند: «کار امروز را به فردا میندازید.» اراده که باشد، شنبه و یکشنبه ندارد؛ صبح علی‌الطلوع می‌شود همان روزی که تصمیم گرفته‌ایم، تصمیمی جدی‌تر بگیریم.

ممکن است سه‌شنبه باشد؛ ولی برای ما که همیشه به قرار با خودمان پایبند هستیم و به وعده و پیمانی که با خود بسته‌ایم، وفاداریم؛ همان روز می‌شود روز شنبه و روزی که بی‌بهانه اقدام می‌کنیم. «شنبه»های خیالی پشت سرهم می‌آیند و می‌روند و به وعده‌های بی‌پشتوانه‌مان می‌خندند. هفته‌ها آغاز می‌شود و می‌گذرد و خیلی از ما همچنان در بند وعده‌ای دیگر برای شنبه خیالی‌ای دیگریم. تصمیم‌ها اگر از پشتوانه فکری قوی برخوردار باشند و به اراده تبدیل شوند، راه خودشان را پیدا می‌کنند. باید توجه داشت که انضباط شخصی با قدرت اراده همراه است و به شما قدرت می‌دهد برای انجام هرکاری پافشاری کنید و مهارتی است که لذت را مهار می‌کند تا به چیزی برسید که برایتان بهتر و خوشایندتر است، حتی اگر برای رسیدن به آن مجبور شوید با مشکلات روبه‌رو شوید. این دو مهارت مهم، یعنی اراده و انضباط شخصی، شما را بسیار قدرتمند و توانا بار می‌آورد. درنتیجه می‌توانید به‌راحتی رفتار و اعمال خود را انتخاب کنید. وقتی اراده شما قوی شود، می‌توانید درباره هرکاری که می‌خواهید انجام دهید، به‌خوبی فکر کنید. اراده باعث می‌شود اهدافمان معقول باشد. موانع و بهانه‌ها را از سر راه خود برداریم تا موفق شویم. امروز همان شنبه است و به شنبه‌ای دیگر فکر نکنیم.



جستجویی مبهم از مفهوم زمان

«تداوم حافظه»، عنوان یکی از مشهورترین شاهکارهای هنری قرن بیستم میلادی و اثری است بی‌بدیل از نقاش اسپانیایی و پیشرو به نام «سالوادور دالی».
دالی در این نقاشی، جست‌وجویی خیالی و فراواقعی از مفهوم «زمان» را به تصویری ماندگار بدل ساخته؛ زمانی که معنایش در جهان ذهنی و ناخودآگاه هنرمند از دست‌رفته و گم شده است.
این تصویر، نقشی است از درک عبث انسان در مواجهه با مکان و زمان و نیز خوانشی است از ترس ناخودآگاه و همیشگی آدمیزاد از مرگ.

شوخی بی‌شوخی

نامه ای به خورشید!



مهدی محمدی
طنزپرداز

به قول سعدی «ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند»، اما گویا این وسط، تو خورشید عزیز، با حس مسئولیت بیشتری نسبت به بقیه حاضران در این مصرع، مشغول کار شده‌ای.

● واقعا که دمت گرم است و طبق پیش‌بینی‌های هواشناسی، دمای این دم گرم تو تا ۴۰ درجه سانتی‌گراد هم می‌رسد.

● آخر این چه اخلاقی است که تو داری و این وقت سال که گرما ما را کلافه کرده است، دوست داری با آدم‌ها گرم بگیری؟ کاش در زمستان هم این اخلاقت را داشتی، ولی تجربه نشان داده که آن وقت سال همیشه برخوردت سرد سرد است. ما را به جایی رسانده‌ای که حتی اگر تی‌شرت نخی تنمان کنیم، بازهم آن قدر عرق از سرورویمان می‌ریزد که انگار پوشش مخصوص اسکیموهای قطب شمال را که با پوست آهوی شمالی ساخته شده است، تن کرده‌ایم.

● تو گرمی و چرخش روزگار به ما نشان داد که گاه چرخش پنکه هم حریف گرمایش تو نمی‌شود. وقتی پا از خانه بیرون می‌گذاریم، انگار که کره زمین یک سیستم گرمایش از کف درونش دارد، ولی استادان زمین‌شناسی آن را از ما مردم عادی پنهان کرده‌اند.

● نمی‌دانم، شاید همان‌طور که گاهی ما انسان‌ها ابوالفضل پورعرب و فریبرز عرب‌نیا را با یکدیگر اشتباه می‌گیریم، تو هم این مناطق سیزده‌گانه مشهد را با مناطق استوایی اشتباه گرفته‌ای و با همه وجودت به ما گرمای وجودت را می‌رسانی. ولی کاش بدانی که ما تاب این همه تابیدنت را نداریم. نکند حرف کسانی را که به شوخی گفتند «از بس همه موادغذایی گران است، باید فتوسنتز کنیم» باور کرده‌ای و قصد داری که راه را برای فتوسنتزکردن انسان‌ها هموار کنی.

● در علوم تجربی به ما گفته بودند که گرمای خورشید باعث انبساط است، اما این روزها آدم حتی اگر انبساط خاطر هم داشته باشد، کافی است گرمای تو را حس کند تا انبساط خاطرش از بین برود.

● هر ساعتی که از روز می‌گذرد، گرمای تو چند درجه بیشتر می‌شود. کاش دست‌کم امسال که ساعت‌ها جلو کشیده نشد و ما دیرتر از خانه بیرون می‌آییم، کمی هوای ما را بیشتر داشتی.

● امیدوارم علم به جایی برسد که بتوانیم گرمای این روزهای تو را داخل ظرفی بریزیم و برای شش ماه بعد نگهش داریم. شاید این طوری اتفاقاتی را که زمستان پارسال افتاد، زمستان امسال تجربه نکنیم.